

زبان گئونی آذربایجان

۱- زبان مردم آذربایجان از دیر باز با زبان مردم سایر شهرهای ایران از يك ریشه بوده است، چنانکه مردم آنهم با مردم دیگر شهرهای ایران بزرگ از يك نژاد بوده‌اند. واژه‌ها و نام‌هایی که از زبان مادی بجای مانده است همیشه بودن آن زبان را با سایر زبانهای ایرانی و هند و اروپائی ثابت میکند. (۱)

۲- نویسندگان اسلامی ایرانی و غیرایرانی، زبان، یا بهتر بگوئیم، «لهجه» dialect مخصوص این سامان را «لغت آذری» نامیده‌اند. این نام آذری بیگمان از روی نام سرزمینی که مردمش بدین زبان گفتگو میکرده‌اند گرفته شده است و چون این استان را از زمانهای پیش از اسلام آتورپاتگان (= آذربادگان) میخوانده‌اند، ناچار از همان زمانها هم نام زبان و مردم آن به آذری معروف بوده است و نویسندگان اسلامی در خواندن آن زبان بدین نام پیروی از سنتی کهن کرده‌اند.

۳- نباید چنانکه برخی پنداشته‌اند زبان آذری را با زبان ترکی آذری و ترکی یکی دانست. یاقوت جغرافی نویس بزرگ اسلامی زبان مردم این سامان را بنام آذری یاد کرده است (۲)

(۱) چون سپاک (هرودت) = سگ؛ یزدی: (ZDMG) ۳۵، ۳۴۲) و saba

(۳۶، ۶۲ - ۳)، سمنانی: esbe (۳۲؛ ۵۳۷)؛ واج (> واژه) بمعنی سخن گفتن

(Pers.Stud. از Hübchmann زیر ص ۱۶۴)؛ فرورتیش Fravartiš

(بیستون: ۲؛ ۱۴ و ۴؛ ۱۷) و تخم‌سپاده Taxmaspâda (بیستون: ۲؛ ۸۲)

و مسمودی، دانشمند نامی؛ از پیوستگی آذری و فارسی بتفصیل سخن رانده است؛ مردم آذربایجان را از ملت فرس (= ایران) و آذری را در ردیف فهلوی و دری از لغات فرس (= لهجه‌های ایرانی) شمرده است (۳)

(۲) - « ولهم لغة یسان لها الإذریة لایفهما غیرهم . . . معجم البلدان چاپ مصر س ۱۶۰ زیر واژه آذربيجان . و همودر معجم الادباء در ذکر ابوالعلاء المعری ، از قول سمعانی ، از سخن گفتن شاگردش ، ابوزکریا خضیب تبریزی ، با یکی از همشهریانش بزبان آذری (آذریه) یاد میکند : « و ذکر تلمیذه (ای ابوالعلاء) ابوزکریا التبریزی ، انه کان قاعداً فی مسجده بمعرة النعمان ، بین یدی ابی العلاء یقرا علیه شیئاً من تصانیفه ، قال : و کنت قد اقامت عنده سنتین و لم ارحداً من اهل بلدی ، فدخل المسجد مغافصة بعض جيراننا للصلاة فرأيتہ و عرفته ، فتغیرت من الفرح فقال لی ابوالعلاء : ایش اصابک ؟ فحکیت له انی رأيت جارالی بعدان لم الق احداً من اهل بلدی سنتین ، فقال لی قم و کلمه قفلت : حتی اتمم السیاق . فقال : قم اننا نتظرک ، قمت و کلمته بلسان الإذریة شیئاً کثیراً الی ان سالت عن کل ما اردت ، فلما رجعت وقعدت بین یدیہ قال لی : ای لسان هذا ؟ قلت هذا لسان اهل آذربيجان فقال لی : ما عرفت اللسان ولا فهمته »

(چاپ مصر ج ۳ ص ۱۳) اگرچه یا قوت در هیچیک از این دو کتاب از پیوستگی و همیشگی آذری و فارسی سخنی بمیان نتهاده است ولی جای هیچگونه شکی نیست که از آذریه یا آذریه مقصودش ترکی نبوده است چه این معنی از مندرجات معجم البلدان آنجا که مینویسند : آذری را غیر از ایشان (= مردم آذربایجان) کسی نمی فهمد مسلم است . زیرا بفرض ترکی بودن زبان مردم آذربایجان ، زبان ترکی را مردمان دیگری ، جز از مردم آذربایجان ، و در جاهای دیگری ، جز از آذربایجان می فهمیدند و بدان سخن میگفتند . همچنین بعید بنظر میرسد که ابوالعلاء زبان ترکی را شناسد و از شنیدن آن در شگفت شود و نام آنرا بخواهد گفتار دانشمندان دیگر نیز مؤید این معنی است . (نک . سطور زیر :)

ابن حوقل (۴) و مقدسی (۵) زبان مردم آذربایجان را فارسی خوانده‌اند و ابن‌الندیم از قول ابن‌المقفع آذربایجان را جزء شهرستانهای فهله (= پهله) و زبان مردم این شهرستانها را فهلویه (= پهلوی) گفته است (۶)

۳ - « فالفرس امة حد بلادها الجبال من الماهات و غیرها و آذربایجان الی ما یلی بلاد ارمینیه و ایران و البیلقان الی دربند و هو البایر و الابواب والری و طبرستان و المسقط و الشایران و جرجان و ابر شهر و هی نسا بور و هراة و مرو و غیر ذلك من بلاد خراسان و سجستان و کرمان و فارس و الاهواز و ما اتصل بذلك من ارض الاعاجم فی هذا الوقت و کل هذه البلاد کانت مملکة واحدة، مانکها ملک واحد و لسانها واحد الا انهم کانوا یتباينون فی شیئی یسیر من اللغات . و ذلك ان اللغة انما تكون واحدة بان تكون حروفها الی تکتب واحدة و تألیف حروفها تألیف واحد و ان اختلفت بعد ذلك فی سائر الاشياء الاخر کالفهلویه و الدریه و الا ذریه و غیرها من الفرس . » (التنبیه و الاشراف)

۴ - « فاما لسان اهل آذربایجان و اکثر اهل ارمینیه فالفارسیه تجمعهم و العربیه بینهم مستعمله و قلمن بها ممن یتکلم بالفارسیه لا یفهم بالعربیه و یفصح بها من التجار و ارباب الضیاع و لطوائف من (فی) الاطراف من ارمینیه و ماشا کلها السنه اخر یتکلمون بها کالارمنیه مع اهل دیبل و نشوی و نواحیهما و یتکلم اهل بردعه بالارانیه؛ «صورة الارض چاپ لیدن ص ۳۴۸. البته در اینجا «الفارسیه» بمعنی اعم بکار رفته است و بمعنی زبان ایرانی است اعم از زبان فارسی دری (= درباری) یعنی زبان فصیح ادبی که بدان مینوشتند و میسرودند و لهجه‌های مختلف دیگر؛ چنانکه امت فرس را هم برای همه ایرانیان و بلاد فرس را برای سراسر ایران بکار برده‌اند. گفتار مقدسی هم مؤید این معنی است. (نک. سطور زیر).

۵ - در ذکر « اقالیم الاعاجم » که البته از شهرهای آذربایجان هم یاد میکند مینویسد: « و کلام اهل هذا الاقالیم الثمانیه بالعجمیه الا ان منها دریه و منها منغلقة و جمیعها تسمی الفارسیه. احسن التقاسیم چاپ لیدن ص ۲۵۹

- واژه تور را میتوان در کتابها و نوشته‌های گوناگونی که از ادوار مختلف بجای مانده و آثار ادبی ایران را تشکیل میدهند یافت. در اوستا یعنی کهنه‌ترین اثر ادبی و دینی ایران این واژه بشکل تور (۷) دیده میشود. در یشت سیزدهم (فروردین یشت) بند ۱۱۳ و ۱۲۳ پدر دوتن از بهدینان و مزدیسنان و هواخواهان زرتشت (۸) و در یشت هفدهم (اردیشت) بند ۵۶ و ۵۵ قبیله‌ای بدین نام خوانده شده است (۹) در یشت نوزدهم (زامیادیشت) نیز بنام افراسیاب تور (۱۰) (= تورانی، از قبیله تور) برمیخوریم. در متون پهلوی چندین نفر را با این نام مییابیم که همه از تورانیانند از آن جمله: تور

۶- فاما الفهلویه فمنسوب الی فهله اسم یقع علی خمسة بلدان و هی اصفهان و الری و همدان و ماه نهاوند و آذربایجان « الفهرست چاپ مصر ص ۱۹ »

۷- نك . بارتوله . Ch. Barthoiomae , Altiranisches Wörterbuch. ۶۵۶

۸- ...
 ...

(k . F . Geldner , Awesta) ؛ ۱۳ ؛ (ج ۲ ص ۱۹۲) « فروهر پاکدین ارجنگوت پسر تور را میستائیم » (نك . یشتها ج ۲ ص ۹۳ از استاد پوردادود .)

...
 ... (مانند بند پیش)؛

(نك گلدنر ؛ ۱۳ ؛ ج ۲ ص ۱۲۳-۷-۱۹۶) « فروهر پاکدین فرادزی پسر تور را میستائیم » (نك یشتها ج ۲ ص ۹۸) .

... (کوه = ۵۶ = ...)
 ...

...
 نك گلدنر) « رهنگامیکه تورانیان و نوذریان دارند اسبهای تند مرا برهانیدند ... » (یشتها ج ۲ ص ۱۹۸) .

هونوشك Hûnôšak (۱۱) (اوستا: Hunušta که رابطه‌اش گویا با زرتشت بهتر از دیگر تورانیان بوده است (۱۲) و برادرش تور - او را واتیا سنگ Aurwâitasang و تور برادر و خوش Brâdarwaxš (۱۳) کشنده زرتشت و جز آن (۱۴).

در «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» هم بدم «طور» بر میخوریم که پسر جمشید و لولو، دختر گورنگ پادشاه زابل است (۱۵) و در شاهنامه فردوسی و تاریخهایی که شاهنامه مأخذ آنها بوده است پرسدوم فریدون بدین نام یعنی تور خوانده شده است. ۵ - ناگفته نماند که نام این پسر فریدون توژ بوده است نه تور. در فصل دوازدهم از کتاب هشتم دینکرت (۱۶) که خلاصه نیک دوازدهم اوستای زمان ساسانی

۱۰- (کلدنر ۱۹؛ ۵۷، ۵۸)

۱۱- نیک ترجمه متون پهلوی از وست (E. W. West, Pahlavi Texts

Sacred Books of the East) ج ۲ ص ۴۱۲ و ۴۱۳.

۱۲- نیک وست ج ۲ زیر ص ۴۱۳.

۱۳- چنینست در «صدر» (نیک وست ج ۳ ص ۲۶۷) و داستان دینیک

(نیک همو ج ۲ ص ۲۱۸). در بهمن یشت بصورت برادرش (نیک همو ج ۱ ص ۱۹۵) و در دینکرت بصورت‌های دیگر یاد شده است.

۱۴- برای نمونه نیک. بندهش کوچک ص ۷۷ فصل «ابرتوخم و بتوندی کیان» درین

فصل از چندین تور نام رفته است (= بندهش بزرگ ص ۲۲۸).

۱۵- نیک: ص ۱۵۳ ۱۲ چاپ B. Dom (Sehir-eddins Geschichte Tabaristan Rujan & Mazandaran)

۱۶- کتاب هشتم و نهم دینکرت خلاصه ای از بیست و یک نیک اوستای زمان



ساسانی را در بردارد.

یعنی «چیتردات» است (۱۷) و در بند هشن (۱۸) از این پسر فریدون بنام توج (۱۹) - (پازند = توژ) یاد شده است. در شاهنامه این نام بیش از پنجاه بار تکرار شده است (۲۰) و در همه جا تور است باراً مهمله البته نمیتوانیم این تحریف را مربوط بزمانی پس از فردوسی بدانیم چه او خود درجائی تور را با شور قافیه کرده است (۲۱) و از اینرو بی هیچ شکی نام پسر دوم فریدون بزعم فردوسی تور بوده است نه توژ. شاید بتوان پنداشت که اینکار کار یکی از نسخ شاهنامه‌ها و سیرالملوک‌های منشوری بوده است که فردوسی داستان فریدون و پسران او را از روی آنها به نظم آورده است که وی سهواً بی هیچ غرضی، یا عمداً، پیروی از درک نادرست خویش را، تور را برای شاهی توران به از توژ (بامالای قدیم توژ) یافته و نقطه واژه اخیر را کارمگس دانسته است. مورخان و جغرافی نویسان ایرانی و عرب دوره اسلامی نیز چون طبری (۲۲)

۱۷ - نك. دینگرت سنجنا نا ج ۱۵ ص ۲۶ (متن و ترجمه) .

۱۸ - نك . بند هشن كوچك چاپ بوستی F. Justi لیبزیک ۱۸۶۸ ؛ ص ۷۸

ص ۱۶ و ۱۷ و ۱۹ و ۲۰ ص ۷۹ س ۳ (= بند هشن بزرگ چاپ تهمورث دینشاجی انکلساریا بمبی ۱۹۰۸ ؛ ص ۲۲۹ س ۱۵ و ۱۳ و ص ۲۳۰ س ۱۱ و ۶) .

۱۹ - ۹۱۳ دو پسر دیگر فریدون  و سرم (سلم) و  سلطان

ایریج نوشته شده است .

۲۰ - نك . فرهنگ شاهنامه از ولف Wolff; Glossar zu Firdosis

Schahname; Berlin 1935 ص ۲۵۱ .

۲۱ - کسی را که دانی تواز تخم تور

که بر خیره کردند این آب شور ص ۹۶۶ ج ۲ چاپ وولرس

۲۲ - « وانه (ای افریدون) قسم الارض بین اولاده الثلثه طوج و سلم و ایرج

فملك طوجاً ناحية الترك و الخزر والصين نك . تاریخ الرسل و الملوك

چاپ دخویه De Goeje لیدن ج ۱ ص ۲۲۹ . و باز در همین کتاب ج ۱ ص ۴۳۴

وابن الندیم (۲۳) و ابوریحان بیرونی (۲۴) و مسعودی (۲۵) و ابن اثیر (۲۶) و ابوالفدا (۲۷) و ابن خردادبه (۲۸) و یاقوت (۲۹) و حمزه اصفهانی (۳۰) همه این نام‌ها طوج نوشته‌اند و برخی طوش و توژ را نیز بدان افزوده‌اند.

چنین نوشته است: « وانه (ای منو شهر) سارنجوبلاد الترك طالباً بدم جده ایرج بن افریدون ققتل طوج بن افریدون و اخاه سلماً »

۲۳ - « و قیل افریدون بن اقیان لما قسم الارض بین ولده سلم و طوج و ایرج خص کسلی واحد منهم بثلث المعموره . » نک « کتاب الفهرست » ص ۱۲ چاپ فلوگل G. Flugel لپزیک ۱۸۷۱ .

۲۴ - نک The Chronology of Ancient Nation ترجمه آثار الباقیه از زاخو Sachau ص ۱۱۰

۲۵ - طوج باحاء مهمله بجای جیم که البته تحریف طوج است در شعر معروف منسوب بیکى از شاعران ایرانی نژاد که مطلع آن اینست: « وقسمنا ملکنا فی دهرنا الخ » بیت سوم چنین است: « و لظوح جعل الترك له الخ »، مروج الذهب ترجمه و تصحیح Barbier de Meynard & Pavet de

Courteill پاریس ۱۹۱۲ . ج ۲ ص ۱۱۶ و باز « طوج » در ص ۱۱۷ همین چاپ: « و کان لمنو شهر حروب مع عمیه اللذان قتلا اباه وهما طوج و سلم »

۲۶ - « و کان له ثلاثة بنین اسم الکبیر شرم والثانی طوج والثالث ایرج »؛ الکامل فی التاریخ ص ۵۹ س ۲۳ . چاپ لیدن . همین عبارت عیناً در طبری دیده میشود باین اختلاف که در طبری اسم پسر بزرگ شرم است چنانکه بایستی باشد، نه شرم، که البته تحریف آنست . نک هموج ا ص ۲۲۶ س ۱۴ .

۲۷ - « و کان لافریدون ثلثه اولاد قسم الارض بینهم اثلاثا احد هم ایرج و جعل له العراق والهند و الحجاز و الثانی شرم (تحریف شرم) و جعل له الروم و دبار مصر و المغرب و الثالث طوج و جعل له الصين و الترك و المشرق جمیعہ

۶- توره‌ها قبیله‌ای از سکاها بودند که در همسایگی ایران و بگفته‌اند مارکوآرت Markwart در مجاورت سرزمین خ-وارزم (۳۱) و در مشرق رود آمو میزیسته‌اند. سکاها قومی هند و اروپایی و با ایرانیان هم‌نژاد بوده‌اند و زبانشان با یکدیگر پیوستگی داشته است و نباید آنها را با ترکان و مغولان که بعدها جانشین آذین شدند اشتباه کرد. اینها همان‌ها هستند که در زمان هوخشتر پادشاه توانای مان یزماگری را بکشور مان فرو -

H. O. Fleisher : « ۰۰۰۰۰ فقتلاه علی ایرج »
Abulfedae Historia Anteislamica (التواریخ القدیمة من المختصر فی اخبار البشر) ص ۷۰ س ۱ - . و باز درین ص س ۱۳ = « وکان لزو وزیراً » یقال له گرشاسف من اولاد طوج بن افریدون

۲۸- « کان افریدون قسم الارض بین بنیه الثلثة فمذک سلم وهو شرم علی المغرب فملوک الروم والسغدمن ولده وملك طوش وهو طوج علی المشرق فملوک الترك والصین من ولده و ملك ایران و هو ایرج علی ایران شهر و هو العراق فذلا کاسره ملوک العراق من ولده » المسالك الممالک ص ۱۵ س ۱۰-۱۲ ، چاپ دخویه لیبن ۱۸۸۹ .

۲۹- « و ذکر آخرون من الفرس ایضاً ان افریدون الملك قسم الارض بین بنیه الثلاثة فملك سلم و هو شرم علی المغرب فملوک الروم من ولده و ملك ایران و هو ایرج علی بابل والسواد فتسمى ایران شهر و معناه بلاد ایران و هی العراق و الجبال و خراسان و فارس فملوک الاکاسره من ولده و ملك طوج و قیل توج و قیل طوس علی المشرق فملوک الترك والصین من ولده ۰۰۰۰۰ » معجم البلدان زیر واژه ایران شهر ج ۱ ص ۴۱۸ چاپ F. Wustefeld ؛ لیبزیک . وهم در ج ۱ ص ۸۹۳ چنین آمده است : « وجعل لولده توج و هو الاوسط الترك والصین و یا جوج و ماجوج و ما یضاف الی ذلك قسمت الترك بلادهم توران باسم ملکهم توج » .

۳۰- « قالوا و قسم فریدون مملکتہ بین ثلثة اولاده و هم سلم و طوج و ایرج » سنی ملوک الارض والانبیاء چاپ Gottwaldt ص ۳۳ س ۲ . Lipsiae ۱۸۴۴ .

۳۱- نک یشتها ج ۲ ص ۵۳ .

ریختند و تا کنار دریای مغرب تاراج کنان پیش رفتند و با کورش بزرگ در مرزهای شمال شرقی ایران دست و پنجه نرم کردند (۳۲) و سپاهیان داریوش بزرگ را در دشت های اروپا سرگردان کردند. نام سه تیره از آئات در سنگنبشته دخمه داریوش بزرگ در نقش رستم آمده است (۲۲) از اینقرار : سگهای هوم و ورگ Sakâ haumavargâ ، سگهای تیز خود Sakâ tpigraxadâ و سگهای آنسوی دریا Sakâ tyaiy paradraya (۳۴)

نامهایی که از بزرگان توران زمین در اوستا و کتابهای پهلوی چون دینکرت و ایاتگار زیربان و شاهنامه فردوسی بجای مانده است همیشه بودن زبان این دو قوم را باهم می‌رساند این کتابها و یا بسخت دیگر داستانهای ملی و سنن دینی ایران همه جا یادآور جنگهای خوین و دامنه داری میان این دو قوم همترادست. ایرانیها ازین همسایگانی که از هر حیث بویژه تمدن و فرهنگ از ایشان بسیار دور بودند و گاه و بیگاه شهرهای آبادشان را تاراج میکردند و اندوخته‌هایشان را بیغما میبردند، دل خوشی نداشتند و آنها را دشمن میدانستند و همواره با ایشان در جنگ و ستیز بودند. گرویدن ایرانیان بآئین مزدیسنی و پیروی از دین زرتشت عم این دشمنی و کینه تیزی را دو چندان کرد (۳۵).

بس از آنکه اقوامی دیگر تعنی ترك و مغول بخاك سکاها اندر آمدند و آنها را بایران و جاهای دیگر در پراکندند و تا مرزهای ایران فرا تاختند چون هم از حیث

۳۲ - بگفته هرودت کورش در همین جنگها کشته شد .

۳۳- نك Old Persian از R. A. Kent ص ۱۳۷ .

۳۴ - برای معانی آنها نك همو ص ۲۱۱ و ۱۸۶ و ۱۹۵ .

۳۵ - برای اطلاعات بیشتری نك یسنا ج ۱ ص ۵۳ - ۷۴ از استاد پوردادود .

جنگجویی و یغماگری و دیویسنی باسکاهای همانند بودند و هم جانشین سرزمینهای آنان شده بودند ایرانیان نام دشمنان دیرین خود « تور » یعنی آن قبیله از سکاها را که بنا به مندرجات اوستا و داستانهای ملی همسایه نزدیک ایران بودند، به آنها دادند و تور و ترک با هم مترادف شد .

۷ - سرزمینی که تورها در آن میزیسته اند در اوستا توریا و در داستانهای ملی و شاهنامه توران نامیده شده است . چنانکه از این داستانها بر میآید این سرزمین بیرون مرزهای شمالی و شمالشرقی ایران جای داشته است . در سنگنبشتههای ساسانی سرزمین تورها بنام تورستان (سنگنبشته کعبه زرتشت = تورگستان) خوانده شده است ولی بر خلاف انتظار در جنوب شرقی ایران جای دارد و همه جا بنام سگستان و هند همراه است (۳۶) .

جغرافی نویسان دوره اسلامی هم همه از آن بنام طوران (بسا « ط ») یاد کرده اند و آنرا با سند و مکران جزء « بلادالهند » شمرده اند (۳۷) و ابن حوقل بویژه حدود این « بلاد را مشخص میسازد (۳۸) . تنها یاقوت توران (باتاء) را بطور مبهم بلاد ماوراءالنهر خوانده و از شاه آن بنام تورانشاه یاد کرده است (۳۹) و البته مقصودش توران داستانی است .

۳۶ - نك . سنگنبشته شاهپور سکانشاه در تخت جمشید و سنگنبشته کعبه . از عنوان کامل سکانشاه یعنی پایگوسپان (معرب = فادوسفان) یا فرمانفرمای این قسمت از ایران در زمان ساسانی که چنین بوده است : « سکانشاه ، هند ، سگستان ، تورستان ، تادریا دنب » بخوبی این معنی آشکار میشود . دریادنب = دریابار ، دریابار و مرادش دریای عمان و هند است . دنب بشکل دم در زبان فارسی کنونی بویژه میان مردم شیراز و فارس بسیار رواج دارد چنانکه گویند : دم جو (= جویبار ، لب جو) دم رودخانه (رودبار ، لب رود) ، دم دریابار (= دریابار ، لب دریابار) ، دم بام (= لب بام) دم درو دم پنجره (= بهلوی درو پنجره) و جز آن .

سکاهها در زمان پادشاهی مهرداد دوم اشکانی (۱۲۳ - ۸۸ پیش از میلاد) پاس از او بتدریج بسرزمینهای ایران اندر آمدند و تا جنوب ایران پیش رفتند (۴۰) و این بواسطه فشار روز افزون طوایف ترك و مغول آسیای مرکزی و شرقی بود که آنها را بدرون ایران کوچاند و چنانکه گذشت جنوب شرقی ایران بواسطه وجود تورها در آن بنام توران و تورستان نامیده شد. ناحیه‌ای که در زمان هخامنشی زرننگ خوانده میشد بنام سکستان (= سجستان = سیستان) معروف شد و استان شمال شرقی ایران از کابل بیابا بمناسبت جای گرفتن کوشها در آن بنام کوشان خوانده شد.

۳۷- مثلا اصطخری چنین مینویسد: « واما بلاد السند وما یصاقبها مما قد جمعنا فی صورة واحدة فهی بلاد السند و شیخی من بلاد الهند و کرمان و طوران و البدهة » مسالك الممالک چاپ لیدن ۱۹۲۷ ص ۱۷۰. « و اما طوران فان مدنها محالی و کیزکانان و سورة و قصدار » هموس ۱۷۱. و مقدسی اینچنین: « و قد جعلنا هذا الاقليم (ای السند) خمس کور و اضعنا الیه مکران لانها بتربه مصاقبه له و لیتصل الاقالیم بعضها الی بعض و بالله التوفیق فاولها من قبل کرمان مکران ثم طوران ثم السند ثم و یهند ثم قنوج ثم الملتان و اما طوران فتصبتها قزدار و من مدنها قندیل، بحر و، جرد بکانان، رستا کهن رستاق رود موردان » احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم؛ چاپ لیدن ۱۹۰۶ ص ۴۷۴.

۳۸- « واما بلاد السند وما یصاقبها للاسلام مما جمعته فی صورة واحدة فهی بلاد السند و شیخی من بلاد الهند و مکران و طوران و البدهة و شرقی ذلك كله بحر فارس و غریبها کرمان و مفازة سجستان و اعمالها و شمالیها بلاد الهند و جنوبیها مفازة ما بین مکران و القفص و من ورائها بحر فارس » صور الاقالیم چاپ لیدن ۱۹۳۹ ص ۳۱۷.

۳۹- « توران » بالراء و الالف بلاد ما وراء النهر باجمعها تسمى بذلك و يقال لملکها

توران شاه « معجم البلدان ج ۱ ص ۸۹۳، چاپ آلمان

با این ترتیب می بینیم که همیشه بین تورها و ترکها فاصله زیادی موجود بوده است و همچوقت با یکدیگر در تماس نبوده اند. وقتی تورها در مرزهای شمالی ایران بودند ترکها در دشتهای آسیای شرقی و میانه میزیستند و هنگامی که اینان بمرزهای ایران رسیدند تورها در جنوب ترین نقاط ایران زندگی میکردند.

اگرچه تورستان و پارتوران (طوران) در زمان ساسانیان و پس از اسلام معنی مبهمی داشته اند و ضد ایران و جزئی از ایران نبوده است و سرزمین دشمنان ایران بشمار نمیرفته است بلکه قسمتی از خاک ایران بوده و حدود مشخص و معینی داشته است ولی شاعران و داستان پردازان و مردم عادی هیچوقت توجیبی باین امر نداشته اند. برای آنان توران همان سرزمین داستانی و ساکنان آن، تورها یعنی دشمنان دیرین ایران بوده اند. نه تنها ترکها یعنی ساکنین جدید این سرزمین نام کهن تور را داده اند بلکه گاه برای تورهای داستانی و قدیمی هم نام ترک را بکار برده اند مثلاً حافظ دریتی که اشاره بداستان بیژن است افراسیاب تورانی را بعنوان « شاه ترکان » میخواند.

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

« شاه ترکان چو پسندید و بچاهم انداخت

دستگیر از نشود لطف تهمتن چکنم »

☆ ☆

« شاه ترکان سخن مدعیان می شنود شرمی از مظلومه خون سیاوشش باد »

اما آنها که لقب « تورانشاه » داشته اند برخلاف گفته یاقوت تا آنجا که نگارنده

میداند همه به مناسبتی مربوط میشوند به توران جنوبی و بجنوب ایران از آن جمله اند:

توران شاه غزنوی پسر ابراهیم (۴۱) تورانشاه بن قاورد بک (۴۲)، تورانشاه بن

طفرلشاه (۴۳) از سلجوقیان کرمان، خواجه جلال الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع، ممدوح حافظ و تورانشاه بن قطب الدین تهمتن پادشاه هرموز (۴۴).

۸- ترك در زبان فارسی معانی مجازی هم دارد. چون

ترك در ادبیات پارسی مردم سرزمینی که ایرانیان توران و ترکستان خوانده اند از دیر باز به زیبایی و نکورویی و دلآوری مشهور بوده اند

از اینرو واژه ترك در ادبیات پارسی مجازاً بمعنی خوبروی زیبا، معشوق، دلبر (۴۵) و

۴۲ - نک ابن اثیر ج ۱۰ ۱۶۳ و ZDMG ۳۹ سال ۱۸۸۵ ص ۳۷۲ .

مقاله Houtsma بنام Zur Geschichte der Selgugen von Kerman

۴۳ - نک ZDMG ۳۹ ، ۱۸۸۵ ، ص ۳۸۶ .

۴۴ - نک . حواشی حافظ قزوینی ص ۳۸۸ برای دو تن اخیر . و برای همه اشخاصی

که تورانشاه خوانده شده اند نک Iranishes Namenbuch از Justi زیر واژه تورانشاه .

۴۵- چون درین بیتها : *شورش کاو علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

« گر چون تو بترکستان ای ترک نگاریست

هر روز بترکستان عیدی و بهاریست » فرخی چاپ تهران ص ۲۲

« ترک من بر دل من کامروا گشت و رواست

از همه ترکان چون ترک من امروز کجاست » فرخی ص ۲۷

« زان می عنا بگون در قدح آبگون

ساقی مهتا بگون ترکی حورا نژاد » منوچهری ص ۱۹

« ور همی چفته کند قد مرا گو چفته کت

چفته باید چنگ تا بر چنگ ترک آوا کند. » منوچهری ص ۲۴

« ترک مهروی من از خواب گران دارد سر

دوش می داده است از اول شب تا بسحر » فرخی ص ۱۴۳

مانند آن بکار رفته است و همه جا با صفات ناهربانی و دل شکنی، (۴۶) سست پیمانی و بیوفایی، (۴۷) یغماگری و غارت (۴۸) و مانند آن ملازمت دارد و اگر بویژه برای مرد بکار رفته باشد از آن معنی دلاور، دلیر و جنگجو (۴۹) اراده شده است.

از مشتقات و ترکیبات این کلمه: ترکی، (۵۰) ترکانه، (۵۱) ترکوار، (۵۲)

« از چشم بدای ترک همی بر تو بتوسم

بیوسته همیگویم یار بش نگهدار » فرخی ص ۱۷۲

« اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را

بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را » حافظ غ ۳

۴۶- « دل آن ترک نه اندر خور سیمین بر اوست

سخن او نه ز جنس لب چون شکر اوست » فرخی ص ۲۹

« ترک و حدیث دوستی قصه آب و آتش است. » مطالعات سعدی

« ترک ما سوی کس نمیگردد آه از این کبریا و جاه جلال » حافظ غ ۲۰۳

۴۷- « وفاناید از ترک هرگز پدید زیرانیان جز و نا کس ندید » سنائی

« ما از تو وفا چشم نداریم از یراک ترکی تووهر گز نبود ترک و فسادار »

۴۸- « آن کیست کاندر رفتنش صبر از دل ما میبرد

ترک از خراسان آمده از پارس یغما میبرد » سعدی ص ۵۵۸

« بیا که ترک فلک خوان روز غارت کرد

هلال عید بدور قدح اشارت کرد »

حافظ غ ۱۳۱

ترکزاده، (۵۳) ترکزاد، (۵۴) ترکجوش، (۵۵) و ترکتاز (۵۶) را نگارنده در ادبیات پارسی دیده است.

۹- رواج مذهب اسلام و برابر شدن پیروان آن از

زبان ترکی و آذربایجان

هر نژاد و ملت، دهقان و ترک و تازی، راه را

برای ورود ترکان بایران بگشود. ترکان مغولانرا در پی داشتند و هر دوان در سراسر خاک ایران پراکنده شدند و بعضی بامیری و پادشاهی رسیدیدند. اینان در ایران هر چه توانستند کردند، شهرها بویژه شهرهای خراسان را ویران کردند

۴۹- «ترکش ای ترک بیکسو فکن و جامه جنگ

چنگ برگیر و بنه درقه و شمشیر از چنگ» فرخی ص ۲۰۶

۵۱۵۰- «ترکی صفت وفای ما نیست / ترکانه سخن سزای ما نیست»

لیلی و مجنون ص ۲۶

۵۲- «تهمتن یکی جامه ترکوار / بپوشید و آمد نهان تا حصار»

شاهنامه ص ۴۷۴

۵۳- «که این ترکزاده سزاوار نیست / کس او را بشاهی خریدار نیست»

شاهنامه ص ۲۵۷۶

۵۴- «بدوگفت بهرام کی ترکزاد / بخون ریختن تا نباشی تو شاد»

شاهنامه ص ۲۵۷۸

۵۵- «ترکجوش شرح کردم نیم خام»

مثنوی دفتر سوم ۳۷۴۹

۵۶- «دگر باره این نظم چینی طراز / بین تا کجا میکند ترکتاز»

اقبالنامه نظامی ص ۱۷

مردم بسیار از زن و مرد و خردسال و سالخورده را بکشتند، گنجینه ها را بتاراج بردند، خاندانهائی شریف و کهن را یکسره نابود کردند، ولی در مقابل فرهنگ و ادب ایرانی زانوی ارادت بزمین زدند و سر تسلیم فرود آوردند.

همه شاهان و امیران مغول و ترک چه آنها که از بندگی بشهریاری رسیدند و چه آنها که با خیل و حشم بایران فرو ریختند چون از ترکتازی و یغماگری برآسودند و بقول سعدی خوی پلنگی رها کردند در ترویج فرهنگ و زبان و هنر ایرانی کوشیدند تا آنجا که برخی بفارسی شعر گفتن گرفتند.

از جانب پادشاهان ترک نژاد ایران پیش از مغول هیچگونه تشویقی از زبان ترکی، نه در آذربایجان و نه در هیچیک از نقاط دیگر ایران نشده است بلکه برعکس بواسطه دادن صلوات زیاد بشاعران و تشویق آنان چه از طرف غزنویان و چه از طرف سلجوقیان و سایرین، چه در خراسان و خوارزم و چه در آذربایجان، شعر و ادبیات پارسی باوج ترقی خود رسید. دربار محمود غزنوی بتقلید دربار سامانی از بزرگترین پشتیبانان شعر و ادب بود. جانشینان محمود هم دست کمی از او نداشتند. سلجوقیان نیز در همه جا پیروی از همین روش میکردند و دربار آنان با شاعران بزرگ و وزیر دانشمندی چون خواجه نظام الملک آراسته بود.

آذربایجان هم در این هنگام حال سایر نقاط کشور را داشته است. نباید تصور کرد که اقامت چند قبیله از ترکان در این ناحیه تاثیری در زبان اهالی کرده است چه در تمام ایران حال براینگونه بوده است و تازه واردان بتدریج در اهالی که فرهنگ عالیتری داشته اند مستهلك شده اند. شاهان و امیران و اعیان ترک نژاد این گوشه از کشور نیز از مشوقین ادبیات پارسی بشمارند. اگر زبان شاعران و ممدوحین

آنها یا مردم ترکی بود اولا بایستی قصیده، یا غزلی چند جاب نظر ممدوح یا مردم یا خوش آمد خویشان را بترکی گفته باشند در صورتیکه چنین نیست و شاعران بزرگی که در این ناحیه پیدا شده‌اند چون قطران تبریزی و خاقانی و فلکی شیروانی و مجیرالدین بیلقانی و نظامی گنجوی و همام تبریزی همه بفارسی شعر سروده‌اند. چون نام نظامی میان آمد جا دارد یادآور شویم که وی در آغاز داستان لیلی و مجنون در سبب نظم کتاب مضمون نامه‌ای را می‌گنجاند که از ممدوحش شروانشاه ابوالمظفر اخستان پسر منوچهر بدو رسیده است (۷۵) و در آن نامه از نظامی خواسته است تالیلی و مجنون را از تازی بشعر پارسی کشد و همو، یعنی شروانشاه،

۵۷ - چنین است آن نامه بقل از نظامی :

آورد نشات حضرت شاه	» در حال رسید قاصد از راه
ده پسانزده سطر تغز بيشم	بنوشته بخط خوب خویشم
افروخته تر ز شب چراغی	هر حرفی از او شکفته باغی
جادو سخن جهان نظامی	کی محرم حلقه غلامی
سجری دگر از سخن بر انگیز	از چاشنی دم سحر خـ
دانی سخنی چو در مکنون	خواهم که بیاد عشق مجنون
بگری دو سه در سخن نشانی	چون لیلی بگر اگر توانی
شاید که در او کنی سخن صرف	شاه همه حرفهاست این حرف
این تازه عروس را طرازی	در زبور پارسی و (ز) تازی
کاییات نو از کهن شناسم	دانی که من آن سخن شناسم
در مرسله که میکشی در	بنگر که ز حقه تفکر
ترکانه سخن سزای ما نیست	ترکی صفت وفای ما نیست
او را سخن بلند باید «	آن کز نسب بلند زاید

خود در آن نامه از ترکی صفتی و ترکانه سخن گفتن تبراجسته است :

« ترکی صفت وفای ما نیست ترکانه سخن سزای ما نیست »

برخی ترکانه سخن را در بیت بالا بمعنی سخن ترکی گرفته و از آن چنین تفسیر کنند که مخصوصاً شروانشاه از نظامی خواسته است تا داستان لیلی و مجنون را بترکی نگوید و پیارسی بسراید و این مستلزم آنست که نظامی شاعری ترکی گوی باشد تا در اینجا مخصوصاً ممدوح از او خواسته باشد که لیلی و مجنون را پیارسی بگوید نه بترکی؛ در صورتیکه م. بینیم سایر داستانهای نظامی هم که آنها را از او بزبان مخصوصی خواسته اند همه بفارسی یعنی بزبان ادبی ایران است.

اگر نظامی ترکی گفتن میخواست و امیران ترک نژاد آذربایجان در ترویج زبان ترکی میکوشیدند جاداشت مثلاً هفت پیکر او که در مدح کرب پارسلان آقسنقری است بزبان ترکی باشد و البته نه تنها بزبان پارسیست بلکه خود داستانهم مربوط بهرام و یاد آور دوران پرشکوه ساسانیانست. بعلاوه از نظامی شعر ترکی دیده نشده است.

اما معنی بیت نظامی : مصراع نخست یعنی : وفای ما وفای ترکی نیست ، یا وفای ما متصف بصف ترکی نیست و ، بسخن دیگر ، ما بیوفا نیستیم و مصراع دوم یعنی ترکانه سخن گفتن ما را نسزد یا سخن ترکانه گفتن از ما سزاوار نیست و ترکانه قید است و این اشاره ایست بدین بیت سنائی :

وفا ناید از ترک هرگز پدبد ز ایرانیان جز وفا کس ندید

و همچنانکه وحید دستگردی در شرح همین بیت متذکر گشته است (۵۸) یاد آور

و عده‌های محمود غزنویست، فردوسی و وفا نکردن اوست به بیمان خویش (۵۹)

۱۰ - بعضی اقامت ممتد مغولان را در آذربایجان و پایتخت شدن هراغه و تبریز را در زمان هلاکو و غازان دلیل ترکی شدن زبان آذربایجان میدانند.

باید گفت مغولان چه آنها که در آذربایجان بودند و چه که آنها در دیگر شهرستانهای ایران میزیستند هیچگاه کوششی برای تغییر زبان مردم نکرده‌اند بلکه پس از مدتی خود تحت تأثیر محیط قرار گرفته‌اند و دین و زبان و اخلاق و همه چیزشان رنگ ایرانی بخود گرفته است. شعر شاعران آن زمان، وجود وزیران ایرانی هنرمند و سخن پردازان چون خواجه نصیرالدین و خواجه رشیدالدین فضل‌الله در آذربایجان، دربار بایسنقر دیرزا در هرات و پشیمانان او از شعر و ادب و فرهنگ و هنر ایرانی، نفوذ و رواج زبان پارسی در هندوستان بواسطه تشویق پادشاهان گورکانی هند از شاعران و نویسندگان، خود دلیلی است روشن که پادشاهان و امیران مغول و ترک هیچگونه تشویقی از ترویج زبان خویش در ایران نکرده‌اند بلکه خود مشوق زبان پارسی بوده و رنگ ایرانی بخود گرفته‌اند. وانگهی زبان مغولی و ترکی اگرچه باهم خوبشاوندند ولی دو زبان بکلی متفاوت و شکفت‌آور است اگر تصور کنیم مغولان زبان ناحیه مخصوصی را تغییر داده باشند و بجای رواج زبان خود میان مردم آن سامان زبان ترکی را روا کرده باشند.

۱۱ - پیش از پادشاهی صفویان جائی از ایران که با کلمه ترک در ادبیات پارسی ملازمت دارد خراسانست و سخنی از ترک و آذربایجان بمیان نیست (۶۰)

۵۹ - نك . چهار مقاله عروضی چاپ لیدن س

۶۰ - اینك نمونه‌ای چند :

« نگه کنید که در دست این و آن چو خراس

بچند گونه بدیدید مر خراسانرا »